

# تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(جلد چهارم و پنجم)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

(مجله و یادگار) تاریخ مشروطیت ایران

مجله و یادگار مشروطیت ایران

جلد چهارم و پنجم

مجله و یادگار

مجله و یادگار مشروطیت ایران

مجله و یادگار مشروطیت ایران

جلد چهارم و پنجم

مجله و یادگار

مجله و یادگار مشروطیت ایران

مجله و یادگار مشروطیت ایران

کتابخانه ملی ایران  
شماره ثبت کتاب: ۱۷۷۶-۳۳ ۹۹۹۶۷

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد چهارم و پنجم)

تالیف دکتر مهدی ملک‌زاده

چاپ چهارم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

• انتشارات علمی

• چاپ، چاپخانه مهارت

صحافی، صحافی ستاره

تیراژ / ۲۲۰۰ نسخه

۳۵۰۰ تومان

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی،

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷



پائیز ۷۳

# «فهرست کلی مطالب»

www.KetabFarsi.com

کتاب چهارم

[به یاد حاجی میرزا ابراهیم آقا]

- ۷۰۵ : فصل اول — التیماتوم شاه به مجلس شورای ملی
- ۷۰۸ فصل دوم — تحصن در مجلس
- ۷۲۷ فصل سوم — آزادیخواهان تبریز در چه کار بودند
- ۷۳۳ فصل چهارم — پیش از آغاز جنگ
- ۷۴۰ فصل پنجم — آخرین شب دوره مشروطیت و آزادی
- ۷۴۸ فصل ششم — جنگ
- ۷۵۶ فصل هفتم — داستان توپ بستن مجلس به روایت روسها
- ۷۶۱ فصل هشتم — در پارک امین الدوله
- ۷۷۱ فصل نهم — جنایت بی نظیر
- ۸۰۵ فصل دهم — تشکیل محکمه در باغشاه
- فصل یازدهم — تأثیر شهادت ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان
- ۸۱۲ در ایران و ممالک متمدن جهان
- ۸۱۹ فصل دوازدهم — شهادت روح القدس
- ۸۲۹ فصل سیزدهم — پناهنده شدن در سفارتخانه ها
- ۸۳۳ فصل چهاردهم — پراکندگی
- ۸۴۴ فصل پانزدهم — قیام آزادیخواهان تبریز
- ۸۵۵ فصل شانزدهم — استقراض
- ۸۶۰ فصل هفدهم — تحریم مشروطه از طرف روحانیون مستبد

[به یاد قاضی قزوینی]

- ۹۳۳ فصل اول - قیام تبریز  
۹۳۹ فصل دوم - مردی بر پا خاست  
۹۶۱ فصل سوم - ورود عین الدوله به تبریز  
۹۷۹ فصل چهارم - تحصن در سفارت عثمانی  
۹۸۴ فصل پنجم - تلگرافات سفیر انگلیس  
۹۸۸ فصل ششم - پناهندگان قلہک  
۱۰۱۰ فصل هفتم - همه جا ناامنی و اغتشاش  
۱۰۳۵ فصل هشتم - انقلاب رشت  
۱۰۴۰ فصل نهم - فرزندان وکیل الرعایا  
۱۰۵۹ فصل دهم - ظهور انقلاب رشت  
۱۰۷۷ فصل یازدهم - سردار اسعد  
۱۰۸۵ فصل دوازدهم - انقلاب اصفهان  
۱۱۰۰ فصل سیزدهم - انقلاب خونین تبریز  
۱۱۱۶ فصل چهاردهم - ارشدالدوله وارد کارزار شد  
۱۱۲۱ فصل پانزدهم - فشار محمدعلی شاه به عین الدوله  
۱۱۳۰ فصل شانزدهم - ورود قشون روس به خاک ایران  
۱۱۳۴ فصل هفدهم - تعطیل عمومی  
۱۱۳۸ فصل هیجدهم - کابینه سعدالدوله  
۱۱۵۷ فصل نوزدهم - حرکت اردوی انقلاب به طرف قزوین



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

کتاب چهارم بیاد حاجی میرزا ابراهیم آقا

## الٲماتوم شاه به مجلس شورای ملی

پس از آنکه محمدعلیشاه موقعیت خود را در باغشاه مستحکم نمود و اردوی معظمی در اطراف خود تشکیل داد و از متفرق شدن انجمنهای ملی از اطراف مجلس اطمینان پیدا کرد، بخلاف تصور مجلسیان که احمقانه خیال می کردند که اگر حامیان و حافظین مشروطیت را از گرد مجلس متفرق کنند محمدعلیشاه راه مسالمت پیش خواهد گرفت و اختلافات با حسن نیت رفع خواهد شد. شاه بدخواه که تصمیم خود را از دیرزمانی با همدستان رویش گرفته بود از متفرق شدن انجمنها و بی یارویاور ماندن مجلسیان استفاده کرده الٲماتومی بقید فوریت به مجلس فرستاده و در آن تبعید چهارنفر از سران مشروطیت، ملک المتکلمین - میرزا جهانگیرخان - سید محمد رضاساوات - آقا سید جمال الدین را خواسته بود و تصور می کرد اگر آنها از ایران خارج شوند و تبعید گردند چراغ آزادی خاموش و کاخ حکومت ملی بخودی خود فرو خواهد ریخت و در ضمن گفته بود که آنها بدون گزند می توانند از ایران بروند و مخارج مدتی که در تبعید هستند از طرف دولت پرداخته خواهد شد.

ناگفته نماند که بعضی از مورخین نوشته اند که محمد علیشاه تبعید هشت نفر را از مجلس تقاضا کرد. علت این اشتباه این است که جمعی از مشروطه خواهان که پس از توپ بستن مجلس از ایران تبعید شدند و یا فرار کرده به اسلابل و اروپا رفتند برای اینکه اهمیتی به خود بدهند و خود را از سران مهم آزادیخواهان معرفی کنند گفتند ما هم از کسانی بودیم که محمدعلیشاه تبعید ما را از مجلس خواست ولی به ما دست نیافت و توانستیم از چنگال او فرار کنیم.

خبر تقاضای تبعید رهبران مشروطیت از طرف شاه در شهر منتشر شد و آشوب و طغیان عظیمی در میان ملت ظهور کرد، برای اینکه این موضوع مهم تاریخی را روشن تر بنگاریم بهتر دانستیم شرحی را که آقامیرزا محسن نماینده مجلس شورای ملی که عضو کمیسیون رسیدگی به موضوع الٲماتوم بود نگاشته است در اینجا نقل کنیم:

پس از آنکه محمدعلیشاه با معاضدت مستبدین تمام وسایل لازمه را برای

بر انداختن اساس مشروطیت تهیه نمود و عده زیادی قشون که متجاوز از بیست هزار نفر می شد گرد خود جمع نمود و خود در سنگر باغشاه جای گرفت، در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۶ التیما تومی توسط وزرا به مجلس فرستاد و در آن تبعید چهار نفر از مشروطه طلبان، ملک المتکلمین - آقا سید جمال الدین - میرزا جهانگیرخان و مساوات را تقاضا نمود، در خاتمه تهدید کرده بود که در صورتیکه مجلس موافقت نکند خود آنچه را که مقتضی بداند عمل خواهد کرد.

این ضرب الاجل چون صاعقه بر سر آزادبخواهان فرود آمده و همه یقین کردند که دیگر آخر کار نزدیک شده و باید خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرد. تمام مجامع ملی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند، مجاهدین مسلح به محافظت مجلس پرداختند، با اینکه خانه ملک المتکلمین بوسیله عده ای مجاهد محافظت می شد مع هذا چنان صلاح دیدند که شبها با عده ای دیگر از مشروطه خواهان که جان آنها در مخاطره بود در مجلس بمانند و به خانه خود نروند.

موضوع التیما توم شاه مورد بحث مجلس و محافل ملی واقع شد و پس از گفتگوی بسیار با اینکه همه یقین داشتند که رد کردن این تقاضای شاه به جنگ و خونریزی منتهی خواهد شد، با کمال شجاعت جواب رد دادند.

سرحوم امام جمعه خوئی و عده ای دیگر از سران مشروطه خواه و وکلای مجلس که در کمیسیون برای بحث در اطراف اولتیما توم عضویت داشتند مکرر نقل می کردند که چون ملک المتکلمین مطلع شد که مجلس مصمم است تقاضای شاه را رد کند خود شخصاً در آن کمیسیون حضور پیدا کرد و با یک آراش و متانتی که آثار از خود گذشته گی از او پدیدار بود و روح فداکاری در سیمایش مشاهده می شد اعضای کمیسیون را که عده زیادی بودند مخاطب قرار داده چنین گفت:

تمام سعی و کوشش ما برای بقای مشروطیت است و در صورتیکه با بودن من در ایران ممکن است خطری متوجه مشروطیت بشود من با دل و جان ایران را که از جان خود بیشتر دوست می دارم ترک می کنم و پولی را که شاه برای مخارج سفر و مدت توقف ما در خارج از ایران می خواهد بدهد نمی خواهم و امیدوارم با رفتن ما از ایران از دشمنی و خشم مستبدین و شاه نسبت به مشروطه کاسته شده و یک موافقت و سازشی پیدا شود.

سپس با یک حال تأثر گفت: «خاک بر سر این مملکت کنند که مشروطیتش قائم بوجود یکنفر کور و یکنفر شل باشد.» منظور ملک المتکلمین از جمله شل و کور خودش و آقا سید جمال الدین بود زیرا خود او جندی بود که جثمانش آب آورده بود و سید جمال هم بواسطه برت شدن از درشکه پایش لنگ شده بود.



یکی از اعضای کمیسیون نقل می کرد، بیانات ملک المتکلمین بدرجه ای مؤثر و از روح فداکار و معصوم سرچشمه گرفته بود که بعضی از اعضا گریه کردند و امام جمعه بدون اختیار ملک المتکلمین را در آغوش گرفت و سر و صورت او را بوسید.

مجلسیان و سران مشروطیت بر این عقیده بودند که قوام و بقای مشروطیت کاملاً بسته به شخصیت همین اشخاص است که شاه تبعید آنها را تقاضا کرده است و در صورتیکه آنها از ایران بروند مشروطه طلبان ایران بکلی سرعوب شده، زوال مشروطیت حتمی خواهد بود. چون شاه و مستبدین بخوبی به این نکته پی برده بودند و اهمیت وجود این چهار نفر را درک کرده بودند این است که می خواستند آنها را از ایران دور کنند و بدون کشمکش مشروطیت را از میان ببرند.

برای اینکه فرزندان ایران یقین حاصل کنند که محمدعلیشاه بهیچوجه خیال سازش با مشروطه طلبان را نداشته و تبعید آن چهار نفر سران ملیون را برای تضعیف مشروطیت تقاضا می کرده، داستانی که در دو ماه قبل از آقای شیخ اسدالله مقانی که یکی از برگزیدگان مشروطیت و عضو مجلس سنا است شنیدم در اینجا نقل می کنم.

من در اسبابول با مختارالملک که یکی از درباریان مورد اعتماد محمدعلیشاه بود آشنایی داشتم و از اطلاعات او راجع به گذشته استفاده می کردم، از مطالبی که برای من نقل کرد این بود که محمدعلیشاه مرا مأمور کرد که مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی را ملاقات کرده و بهر نحوی که ممکن است موافقت ایشان را جلب کنم، پس از آنکه بتفصیل مطالب شاه را برای آن سید گفتم به من جواب داد: «فلانی از طرف من به شاه بگو عموقلی برفرض که من بدانچه تو می خواهی موافق شدم با ملک المتکلمین که فعلاً زمام امور مشروطیت را در دست گرفته و وضعیت قائم به شخص اوست چه خواهی کرد.»

## تحصین در مجلس

پس از آنکه مجلس و مجامع ملی با خشم و غضب التیماتوم محمدعلیشاه را، راجع به تبعید چهارنفر پیشوایان مشروطیت رد کرد و در نیمه شب به امر محمدعلیشاه عده زیادی سرباز و سوار به خانه میرزا سلیمان خان می‌کند ریختند و او را دستگیر کردند و در باغشاه زنجیر نمودند، ملیون پی بردند که دیگر امنیت برای رهبران آنان نیست و باید بهر طریقی که ممکن است از آنها محافظت نمود.

چند شبی عده‌ای از مجاهدین به خانه کسانی که بیش از همه مورد دشمنی شاه بودند رفتند و تا صبح کشیک می‌کشیدند و مراقب بودند ولی هر ساعت بیم آن می‌رفت که عده زیادی سرباز و سوار خانه‌های مذکور را محاصره کرده و مجاهدین از عهده دفاع برنیایند و محمدعلیشاه به مقصود خود که دستگیری سران ملیون بود نایل شود. این بود که موضوع در کمیسیون مخصوصی در مجلس مورد مطالعه و گفتگو قرار گرفت و هم بر آن شدند که بهتر است اشخاصی که جانشان در خطر است به مجلس آمده و شبها را در مجلس بگذرانند، زیرا حفاظت از مجلس آسانتر از خانه‌ها بود و بعلاوه کلیه مجاهدین که برای حفاظت اشخاص مذکور در شهر متفرق شده بودند همگی در مجلس متمرکز می‌شدند و یک گارد احتیاط برای حفاظت متحصنین تشکیل می‌دادند.

متحصنین مجلس عبارت بودند از: ملک المتکلمین - سید جمال الدین - قاضی قزوینی - سید محمد رضا مساوات - میرزا محسن نجم آبادی - میرزا جهانگیر خان - سید جلیل اردبیلی - میرزا داود خان - مدیر الصنائع - میرزا محمد خراسانی، مدیر روزنامه حقوق - اسدالله خان سرتیپ - ابوالفتح زاده - اسدالله خان، عمه زاده میرزا جهانگیر خان - میرزا علی اکبر دهخدا - بهاء الواعظین - میرزا قاسم خان صوراسرافیل و چند نفر دیگر.

دولت آبادی در تاریخ یحیی می‌نویسد من به مجلس رفتم، ملک المتکلمین با چند نفر در یکی از عمارت‌های باغ مجلس سکنا کرده بودند، به من گفت شما هم بهتر است در مجلس بمانید چون بودن در خانه برای شما خطرناک است و من هم در مجلس متحصن

شدم. ولی آنچه مسلم است شب آخر که فردای آن مجلس به توپ بسته شد، بطوری که خود دولت آبادی می نویسد در مجلس نبوده و حتی کوشش بسیار کرده بود که ملک المتکلمین را به محل امنی ببرد ولی او قبول نکرده بود.

عده‌ای از سربازان ملی، باغ مجلس را محافظت می کردند و دوازده قبضه تفنگ و مقداری فشنگ در دسترس متحصنین گذارده شده بود و متحصنین هم باستانی ملک المتکلمین، سیدجمال الدین و دولت آبادی، مسلح بودند و کشیک می دادند.

در همان شب گاه‌گاه عده‌ای ژاندارم و سرباز مسلح اطراف مجلس دیده می شد ولی جرأت اینکه مزاحم کسی بشوند نداشتند. در شهر گفته می شد که از طرف دولت نردبامهای بلند تهیه کرده اند که در نیمه شب به دیوار خانه اشخاصی که مورد نظرشان است بگذارند و به خانه ها بریزند و آنها را دستگیر کنند.

محمدعلیشاه برای اینکه از اجتماعات جلوگیری کند و انجمنهای ملی را تعطیل نماید و مردم را مرعوب سازد و مانع شود که مشروطه خواهان گرد مجلس جمع شوند حکومت نظامی برقرار کرد و لیاخف فرمانده قزاقخانه همدست صمیمی خود را حاکم نظامی شهر کرد. ماده اول حکومت نظامی جلوگیری از اجتماعات و خلع سلاح افراد غیرنظامی بود.

هزارها قزاق و سرباز مسلح در خیابانها و کوچه ها سواره و پیاده به گردش شبانه روزی پرداختند و ساخلوها در نقاط مختلفه شهر برقرار کردند و بنام امنیت به غارت مشروطه خواهان و حبس بیگناهان پرداختند. کار فشار و ناامنی را بجایی رسانیدند که رهبران ملت و موجدین مشروطیت که مورد کینه محمدعلیشاه بودند مجبور شدند خانه های خود را ترک کرده شبها را در مجلس شورای ملی بگذرانند و یا دل خانه دوستان خود مخفی شوند ولی با این حال عده ای از مجاهدین اعتنا به حکومت نظامی نکرده خود را به مجلس رسانیدند و در مسجد سپهسالار و باغ مجلس مستقر گشتند و روز و شب مجلس و سران ملیون را که در آنجا بودند و پناهنده شده بودند محافظت می کردند.

مجلس شورای ملی که هدف واقعی و مبارز حقیقی دشمنان مشروطه بود و تمام این اقدامات از طرف روسها و شاه برای از میان بردن آن بکار می رفت در آن روزهای خطرناک بیشتر جنبه میانجی و یا بهتر بگوییم تماشاچی را داشت و نمی خواست بفهمد که تمام این سروصداها برای از بین بردن اوست، بلکه تصویری کرد جنگی میان

مجلس چه می کرد

ملت و شاه در گرفته و مجلس در این آشوب واسطه و میانجی می باشد.

حقیقت مطلب هم تاحدی همین طور بود زیرا مجلس مظهر روح عقاید ملت و نماینده حقیقی طبقه آزادیخواه نبود و فقط چند نفری از میان نمایندگان معنی واقعی انقلاب را درک کرده بودند و با طبقه آزادیخواه همفکر و همزمان بودند، دیگران یا راه محافظه کاری را پیش گرفته بودند یا با باغشاه راه پیدا کرده بودند.

در آن روزهای پر آشوب، مجلسیان کمیسیون رفع اختلاف را که از چندی پیش تشکیل یافته بود منعقد کردند و با نمایندگان دولت مشغول مذاکره بودند، در صورتیکه شاه جداً مشغول تجهیزات بود و بر توسعه اردوی خود می افزود، حتی کلیه اسلحه و توپخانه قزاقخانه را نیز به باغشاه منتقل کرده بود و در نقاط حساس شهر توپ گذارده بود و شبها با صاحبمنصبان روسی نقشه هجوم به مجلس را می کشیدند و از دربار پترسبورگ و رئیس کل قوای قفقاز دستور می گرفت.

دولت آبادی می نویسد آزادیخواهان واقعی و مشروطه طلبان حقیقی در آن روزها میان دو فشار قرار گرفته بودند یکی فشار شاه مستبد و یکی فشار و کلاهی بی ایمان و جبون، کسروی می نویسد دسته ای که از جان و دل مشروطه خواه بودند بطوری از افراد سست عنصر و بی اراده و خائن احاطه شده بودند که سر رشته را گم کرده بودند و نمی دانستند چه کنند.

برای اغفال مجلس و مشروطه خواهان، همه روزه نمایندگان شاه از جمله مشیرالدوله و صنیع الدوله و مؤتمن الملک در کمیسیون رفع اختلاف حضور پیدا کرده و با نمایندگان به حرفهای بی سروته و بی پایه و مایه وقت گرانها را تلف می کردند.

تعجب در این است که مجلسیان مشغول نوشتن لایحه اعتراضیه بودند و شاه مشغول جمع آوری سپاه.

مجلس خیال می کرد با تلگرافهای تهدید آمیزی که از ولایات می رسد و در حقیقت جز لاف و گزافی نبود، محمدعلیشاه از میدان بدر رفته و راه سازش را پیش خواهد گرفت.

ملت که پیش از مجلس بیدار بود و خطر را بهتر حس می کرد با نگرانی و اضطراب خاطر، بازارها را بسته و برای یک قیام عمومی مستعد و حاضر بودند. با وجود تهدیدهای حکومت نظامی که اگر دکانها را باز نکنند، تمام دکانهای بسته را غارت خواهند کرد، و چند دکان را هم غارت کردند، اعتنا نکرده تعطیل عمومی اعلام نمودند، ولی مجلس نخواست از حس فداکاری ملت استفاده کند و خود را برای مبارزه مجهز نماید، مردم را بحال خود گذاشت و قدمی برای کمک برنداشت، بلکه چنانچه در پیش نگاشتیم ملت را با فریب از گرد خود دور کرد و آنها را از اطراف مجلس راند.

در روز ۱۳ جمادی الاول، از طرف دولت در تمام شهر جار کشیدند هر کس

فردا دکان خود را باز نکنند و به کسب و کار خود مشغول نشود افواج دولتی و سوارها دکان آنها را غارت خواهند کرد و خود آنها را سخت تنبیه خواهند نمود.

این تهدید هم اثری در مردم ننمود و دکانها همچنان بسته و بازارها در حال تعطیل باقی ماند و از طرف اتحادیه اصناف اعلامیه ای بدین مضمون منتشر شد: «ما چون به حفظ قانون اساسی قسم خورده ایم و در این ایام چند اصل قانون اساسی نقض شده است، بازارها را باز نخواهیم کرد و از این تهدیدات هم از میدان بدر نخواهیم رفت.»

بطوری که سابق براین هم اشاره کردیم گاهی یک داستان، یک قطعه شعر، یک حکایت فکاهی، بطوری حالات و اوضاع اجتماعی یک دولت یا ملت را روشن می کند که زبردست ترین نویسندگان قادر نیستند با نوشتن یک یا چند جلد کتاب آن

انتشار چرند و پرند

حقایق را نشان بدهند.

روزنامه صوراسرافیل که به همدستی سه نفر از جوانان آزادیخواه و پاکدامن و مؤمن به مشروطیت نوشته می شد و آینه احساسات پاک و بی آلبش طبقه منورالفکر و آزادی طلب کشور بود و بیش از سایر جراید ملی مورد ستایش مردم بود و نمرات آن دست بدست می گشت، مخصوصاً قسمتی که در تحت عنوان چرند و پرند می نگاشت غوغایی در تهران برپا کرد و آشوبی در افکار عمومی ایجاد نمود و شاه و درباریان و روسها را عصبانی نمود. ما از نظر تأثیری که آن نامه ملی در آن روزهای پر آشوب در افکار عمومی و تقدیرات آینده نمود، عین آن را در اینجا نقل می کنیم (شماره ۳۲ صفحه ۷):

«ای بابا برو پی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هرچه گفت باید باور کرد، پس این عقل را برای چی تو کله آدم گذارده اند، آدمیزاد گفته اند که چیز بفهمد اگر نه می گفتند حیوان. مرد حساسی، روزی بیست من برنج آب می ریزد، روزی دست کم که دیگر از آن کمترش نباشد ده تومن، ده شاهی و پنج شاهی سایه می رود، اینها برای چه برای هیچ و یوچ؟ این کله خیلی چیزها توش است اگر حالا سر ببری من عم عقلم را بدهم دست جاهل ما هلها من هم مثل آنها پیشم که.»

«سردیکه یک من ریش توی روش است، بین دیروز به من چی می گوید دولت می خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توپ ببندد، خدا یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت بی و پاچین در رفته از پشت دروازه تهران تا آن سردنیا اردو می زند، آدم را برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهدسپهسالاری آقدر علی بلند - علی نیزه - لبویی - جگرکی - مستنی و فعله و حمال خبر می کند؟ به به! احق گفت و ابله باور کرد. خدا پدر صاف و صادق بچه های تهران را بیامرزد.»

« یکی دیگری گوید اول با این قشون همه باغشاه را بگیره، بعد قشون بکشد برد مهرآباد را بگیره، بعد قشون بکشد برد ینگی امام را بگیره و بالاخره همه ایران را بگیره. من می گویم مرد آدم یک چیزی را نمی داند خوب بگوید نمی دانم دیگر لازم نیست که خودش حرف دربیارد شما را بخدا این را هیچ بچه باور می کند که آدم پول خرج بکنه قشون و قشون کشی بکنه لک لک بیفتد تو عالم و دنیا که چه خبر است می روم مملکت خودم را که از پدرم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم این هم شد حرف— و البته اینها نیست اینها پولتیک است که دولت می زند اینها نقشه است، اینها اسرار دولتی است آخر بابا هر حرفی را که نمی شود عالم و آشکارا گفت، من حالا محض دل قایمی بعضی و کیلها هم شده باشد می گویم، اما خواهش می کنم مرگ من سیلهای دخور را توخون دیدید این حرفها را به فرنگیها نگوید که بردارند و زود بنویسند به مملکتها شون و نقشه دولت ما را بهم بزنند.

« می دانید دولت می خواهد چه بکند دولت می خواهد این قشونها را یواشکی بطوری که کسی نفهمد همانطور که عثمانی به اسم مشروطه طلبهای شهروان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف بعمل آمد که می خواهد با روسیه جنگ کند، دولت ما هم می خواهد یواشکی این قشونها را به اسم خراب کردن مجلس ملک المتکلمین و آقا سید جمال و هر چه مشروطه طلب، یعنی مفسد است جمع کند، درست گوش بدهید ببینید مطلب از کجا آب می خورد، آنوقت اینها را دودسته کند یک دسته را به اسم مطیع کردن ایل قشایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب یک دسته را هم به اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آنوقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولی را در خلیج فارس یواشکی بریزند توی دهیست تا کرجی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته را هم همین طور آهسته و بی صدا باز دمدمه های صبح قلقلک و باروبنه سفره نان و هر چه دارند بار کنند روی چهل پنجاه تا الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد به طرف روسیه، آنوقت یک روز صبح زود ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دویم در پترزبورغ یکدفعه چشمهایشان را وا کنند، ببینند که هر کدامشان افتاده اند گیر بیست تا غلام قرچه داغی و البته خدا تیغش را برا کنند، خدا دشمنش را فنا کند، این هم نقشه شاپشال است که کشیده، اگر نه عقل ما ایرانیها که به این کارها نمی رسید که شیطان می گوید هر چه داری و نداری بفروش بده این سربازها در این سفر مال فرنگ برات بیاورند برای اینکه هم کرایه ندارد و هم گمرک صدتومنش سومی زند به پانصد تومان، خدا بدهد برکت یک دل هم می گویم خودم برم اما باز می گویم نکند شاپشال بدش بیاید برای اینکه فکر بکند بگوید این بد ذات حالا پاش به فرنگستان نرسیده آنجاها را هم مشروطه خواهد کرد. پاری خدا سفر همه شان را بی خطر کند. دخو. »

در همان روزهای تاریک که آثار بدبختی از درودیوار بهارستان نمایان بود نمایندگان مجلس بجای پیدا کردن راه چاره چندین روز وقت خود را صرف نوشتن نامه به شاه کردند و بعد از مباحثه طولانی نامه‌ای را که در اینجا نقل می‌شود روز سه‌شنبه ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ بوسیله ممتازالدوله رئیس مجلس و شش نفر از وکلا تقدیم شاه نمودند.

### مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶

بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه

در حالتی که از دولت چندهزارساله ایران نمانده بود، مگر اسمی بلاسمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی‌قیدی داخله به اسفل مراتب سقوط رسیده و سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود به مویبی موسوم به اراده ملوکانه که آنهم در مقابل تمديد اغراض اجانب سفیل و سرگردان روبه مخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره می‌نمود، چون مشیت خداوندی منشور اضحلال آن را امضا فرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و ایرانیّت افراد اهالی را از خواب غفلت طولانی بیدار و به راهی هدایت فرموده که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک پی به مخاطرات برده به یک حرکت غیورانه از فضاحت بی‌حسی خود را دور ساخته متنبه به این دو اصل اصیل استقلال ملت و استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است، لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود، این است که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهرگشته بود توفیق داده به اکمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند.

در صورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و با این سرمایه سعادت که به توفیقات خداوندی کامل گردید، آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولت که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد، روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادتر و در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیأت دولت و مجلس شورای ملی

است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صور و علل آنها شور دقیق بعمل آید هر یک از آنها لکّه مبرمی است که از انساب آن به ادنی مترین دربار هرچند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لایزال است بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا و طاعون در عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و سرکوز اذهان است. از اثرات آن اتفاقات فسیحه هنوز دل‌های رسیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی‌ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه و رعیت وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذیقعد را به وجهی شدیدتر تجدید و در ظرف دو روز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را به هدر داده از جمله اصل (نهم، دهم، دوازدهم، چهاردهم و بیست و سوم) را که روح قوانین اساسی است نقض نمودند، مجدداً نونهای امید را که به هزاران آب تدبیر و خون‌دل در قلوب رعایا می‌روید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت نشانند و مخصوصاً در موقعی که سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را به این شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایون را مثل مساعی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این جلال ملازم است با اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هرچه در اوست آلت بازیچه دست چند نفر مفسد درباری ببیند، دستخط همایون که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را متظلماً استدعا می‌کردند بھر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمام طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است در حالی که خون دلها در فوران و کلیه ایران در هیجان است، نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد.

بالجمله تکلیف برو کلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلیه امور، آن بان در تزیید و فرصت و مجال را از دست می‌برد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها و اتفاقات ناگوار که شأن عهد و شیشه دلها را یکجا می‌شکند و حرمت



قانون یا نوامیس سوگند اسلامی یکسره برطرف می‌کند دو چیز است اول شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمام امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر کند تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ به معنی رسد، اصل چهل و چهارم شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزرای دولت در هرگونه از امور مسئول مجلس هستند اصل چهل و پنجم کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است، اصل پنجاه و هفتم اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است، اصل شصت و چهارم وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرارداد سلب مسئولیت از خودشان نمایند، در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و برعهده وزرا تحقق می‌یابد و قدس مقام منبع سلطنت محفوظ می‌ماند والا در صورت بی‌اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به تجارب هزار ساله عقلا و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بی‌رویه و عجیب نمی‌گنجد که فعل عمر را زید مسئول باشد.

ثانیاً آنچه به یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خائن شخص شخص همایونی هستند در بیان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم‌الشان است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را برصراقت‌هایی جلب می‌کند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه به القای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته به اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت به مصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که می‌یابند خاطر مبارک را برای ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامی‌دارند، لهذا مادامی که کسور، واقعه بقوانین اساسی جبران نشده و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاری قانون حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که برحفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تاحال واقع شده بار دیگر نقض عهد قانون نخواهد شد مجبورت تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت به اقتضای وظایفی که دیانتاً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خود را بفشار فوق‌العاده مسئولیت یک ملت به موکلین خود اعلام نمایند.

اسمعیل - محل مهر ممتازالدوله.

همان روز در میان مردم شهرت پیدا کرد که شاهنامه مجلس را نگرفت و بایستی با رئیس مجلس و نمایندگان حامل نامه رفتار کرد ولی ممتازالدوله رئیس مجلس به نمایندگان گفت که شاه نامه مجلس را گرفت و گفت من همچنانکه تا حال طرفدار مشروطه بوده‌ام بعد از این هم طرفداری خواهم کرد و جواب نامه مجلس را هم بزودی خواهم فرستاد.

شک نیست که ممتازالدوله نخواستہ رفتار ناپسند شاه را در مجلس علنی کند و یا آنکه برای اسکات مردم و نمایندگان اینطور گفته است و نمایندگان هم که می‌خواستند رویه تجاهرل پیش بگیرند و آنچه را که در مقابل چشمشان عمل می‌شد نادیده بگیرند از گفتار رئیس مجلس خرسند شده بقول کسروی حتی یک نفر از آنها نپرسید موافق بودن شاه با مشروطیت کدام است و توپ و توپخانه در روی باروهای شهر کشیدن و قشون کشی کردن کدام؟

روز چهارشنبه، ۱۸ جمادی الاول، سربازها آنچه آلات جنگ در قورخانه ذخیره بود، حتی شمشیرهای زنگ‌زده و خمپاره‌های بی‌مصرف و تفنگهای از کار افتاده را به باغشاه حمل کردند و در همان روز، نامه‌های شکایت‌آمیز از طرف انجمنها به مجلس رسید و از وحشیگری سربازها شکایت کرده بودند و نیز تذکر داده بودند که تلگرافخانه، تلگرافاتی که به ولایت فرستاده می‌شود مخابره نمی‌کند.

مجلس در مقابل اعتراضات ملت جواب داد که از دولت سؤال خواهیم کرد چند نفر از وکلای مجلس پیشنهاد کردند که تلگرافاتی که از ولایت رسیده در مجلس خوانده شود ولی رئیس مجلس به بهانه آنکه تلگرافهای رسیده در این چند روز، چون از هزار هم تجاوز می‌کند قرائت آنها ممکن نیست، یکی از تلگرافهای که همان روز از تبریز رسیده بود و ما در اینجا نقل می‌کنیم خوانده شد.

از تبریز ۱۸ جمادی الاول، نمره ۲۶۶

وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقدیر عاجزیم، از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وفا به مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان به کف گرفته در حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی با کمال بشاشت برای دادن اعانه بریکدیگر سبقت می‌جویند، زندهای غیور آذربایجان امروز شرافت ملت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالا گردن بند و گوشواره و دست‌بند است که در صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال برای حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم ما را از وقایع تهران محروم نفرمایند.

انجمن اتحادیه تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد مجلس خود را از پیش آمده بیگانه می‌گرفت و همینکه شاه گفته با مجلس مقدس همراهم و یا جواب نامه مجلس را خواهم

داد بهانه بدست آورده و تمام آن بسیج افراد و نیرو را نادیده می‌گرفت و آن تدارکات در باغشاه و آن سختگیرها را در شهر به هیچ نمی‌گرفت. چنین مجلسی سزایش همان بود که یافت.

کسانی که از تاریخ نهضت‌های انقلابی جهان آگاهند بخوبی مجلس خطبا را از ایراد می‌دانند که یگانه اسلحه طبقه آزادیخواه و اصلاح‌طلب نطق نطق منع کرد و قلم است و تمام موفقیت‌هایی که از اول تمدن بشر در تمام سرزمین‌ها در مقابل ظلم و جبر نصیب آزادسردان و طبقه ملت-دوست شده در سایه قدرت نطق و قلم بوده و هرگاه این اسلحه مؤثر از این جماعت گرفته شود مرگ و زوال خود و آرزوهای آنها قطعی است.

بهین جهت بود که محمدعلیشاه و مستبدین پس از اینکه کوشش بسیاری کردند و نیرنگ‌های بیشماری بکار بردند صاحبان نطق و قلم را با خود همراه کنند و موفق نشدند، تبعید دونفر از بزرگترین خطبای عصر (ملک‌المکلمین و سیدجمال‌الدین) و دو نفر از مهمترین نویسندگان (میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و سیدمحمد رضا مساوات مدیر روزنامه مساوات) را از مجلس تقاضا نمودند و بطوری که در فصل گذشته بتفصیل نگاهشیم مجلس تقاضای شاه را رد کرد و تصمیم در مقاومت گرفت. ولی شاه و مستبدین دام تازه‌ای گسترده و به آسانی به مقصود رسیدند.

با کمال شرمندگی باید اقرار کنیم که از روی جهل و نادانی با ضعف نفس و یا خیانت عده‌ای از وکلا آنچه را که محمدعلیشاه تقاضا کرده بود و مجلس و عموم مجامع مشروطه‌خواهان رد کردند، مجلسیان بدست خود بموقع اجرا گذاردند و آرزوی دربار را برآوردند.

اکثريت و کلا که عده‌ای وحشت‌زده شده بودند و عده‌ای با دربار راه داشتند، سه روز قبل از بمباران و جنگ رأی دادند برای اینکه بیش از این خشم و غضب شاه و مستبدین تحریک نشود، برای چند روز ملک‌المکلمین و سیدجمال‌الدین از نطق کردن در مجامع عمومی و تهییج افکار خودداری کنند و از انتشار صوراسرافیل و مساوات جلوگیری شود.

سکوت خطبا که در دوره مشروطیت روح شهامت و فداکاری در مردم می‌دید و آتش عشق آنها را به آزادی، سوزان و شعله‌ور می‌ساختند چون سایه مرگ در روی شهر تهران و مجامع ملی فرود آمد و یأس و ناامیدی همه را فرا گرفت، عده‌ای از مردم که در انجمنها عضویت داشتند متفرق شدند و جمعی از مجاهدین تهران را ترک کردند و مایوس و ناامید به گوشه‌ای پناهنده شدند، در نتیجه تزلزل بزرگی در بنیان مشروطیت بدست مجلس وارد آمد و وقتی به خطای خود پی بردند که کار از کار گذشته بود. این

پیشنهاد در مجلس از طرف چند نفر از وکلا منجمله میرزا آقای اصفهانی معروف به نطفی، حاجی محمد اسمعیل آقا و میرزا لطفعلی داده شد و پس از انهدام مشروطیت و مجلس بر همه مسلم شد که این سه نفر از جاسوسان دربار بوده‌اند.

عجب تر آنکه در آن چند روز قبل از جنگ، حاجی معین بوشهری، حاجی محمد اسمعیل، حاجی علی شالفروش و مرتضوی در تحت عنوان صلح طلبی بسیاری از مجاهدین یا فداییان را متفرق و اسلحه عده‌ای از آنها را گرفته و در محلی که بعد معلوم نشد مخفی کردند و بدین ترتیب قسمت مهمی از قوای مقاومت مشروطه‌طلبان فلج و از میان رفت.

پایانکه مجلس دستگاه مقاومت را از هم پاشید و بجای **آزادبخوانان حقیقی** تشویق آزادیخواهان در مقابل شاه ستمگر سستی از خود نشان **تصمیم به مقاومت گرفتند** داد و مانع از تمرکز قوای ملی در اطراف مجلس شد، رهبران حقیقی مشروطیت که خطر را حتمی و غیرقابل اجتناب می‌دانستند به انجمنهای ملی اخطار کردند که بیاری مجلس بشتابند و قریب مردمان منافق و بدخواه را نخرورند.

آزادبخوانان دسته‌دسته روانه مجلس شدند و در مسجد سپهسالار مقام گرفتند ولی وکلا به آنها اخطار کردند که در صورتی با اجتماع مردم موافقت می‌کنند که اسلحه در دست نداشته باشند و ناپرخردانه می‌گفتند که اجتماع ملت با اسلحه خشم شاه را خواهد فزود و کار به جنگ و خونریزی خواهد کشید و بدین ترتیب مجلس مانع شد قوه‌ای که قادر به حفظ مجلس و اساس مشروطیت باشد تشکیل شود.

عموم مطلعین از اوضاع آن زمان براین عقیده‌اند که اگر مجلس تصمیم به مقاومت می‌گرفت و سستی و دورویی را کنار می‌گذارد، با اینکه محمدعلیشاه دیرزمانی خود را برای جنگ آماده کرده بود و افواجی گرد خود جمع نموده بود جرأت حمله به مجلس را نمی‌کرد و اگر هم آغاز جنگ می‌نمود شکست بی‌خورد.

نکته دیگری که قابل ذکر است این است که سران مشروطه‌خواهان تصور می‌کردند که سردمان ولایات بطوری که در تلگرافات خود تصریح کرده بودند بیاری مجلس خواهند آمد و قوایی به تهران خواهند فرستاد و بعضی از ایالات و عشایر که خود را طرفدار مشروطیت می‌دانستند و قول داده بودند که در صورتی که جنگ پیش آید از هیچگونه فداکاری دریغ نخواهند کرد، بیدرنگ بکمک مجلس خواهند آمد و نیز تصور می‌کردند که صاحبمنصبان ایران که در تزارخانه مقامات مهمی داشتند و فرماندهی افواج را عهده‌دار بودند اطاعت از روسها نکرده و به جنگ با هموطنان خود تن در نخواهند داد.

محمد علی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین نقل می کند که رؤسا و خوانین خلیج در همان روزها با پدرم عهد و پیمان بستند که در حدود هزار نفر سوار بیاری مجلس روانه کنند، سه روز قبل از اینکه جنگ شروع شود پدرم از من پرسید خبری از خلیجستان نرسیده من به او جواب دادم دیروز تلگرافی بنام شما از طرف معتضد نظام خلیج بدین مضمون رسید، ششصد دانه انار فرستاده شد؛ چون موضوع اهمیت نداشت بشما نگفتم پدرم از این خبر خوشحال شد و گفت مقصود اینست که ششصد سوار برای ما فرستاده اند. یک روز قبل از جنگ خبر رسید که سوارهای خلیج به حضرت عبدالعظیم رسیده اند و در کاروانسرا جای گرفته اند. پدرم نامه ای بتوسط عماد خلوت به رئیس آنها نوشت و به آنها دستور داد که بیدرنگ به طرف تهران حرکت کنند ولی آنها جواب دادند که عده ما فعلاً بیش از دویست و پنجاه نفر نیست و منتظر رفقای دیگر هستیم و به ما دستور داده اند برای اینکه جلب نظر شاه نشود همچنان در حضرت عبدالعظیم بمانیم و اگر جنگ پیش آید فوراً خود را به مجلس برسانیم ولی همان روز که جنگ شد خبری از آن آقایان نشد و بعد معلوم شد که نقشه آنها این بود که در حضرت عبدالعظیم بمانند، اگر فتح با میلیون شد خود را طرفدار مشروطه قلمداد کرده و به خدمت ادامه دهند و اگر دولتیها فاتح شدند به محل خود برگردند.

و همینطور عده ای از صاحب منصبان قزاقخانه با وجودی که قسم یاد کرده بودند باز بدستور روسها رفتار کرده و برادران خود را در خاک و خون کشیدند.

در میان وکلا فقط حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده طرفدار مقاومت و جنگ بودند. سایر وکلا یا باطناً با شاه همدست بودند و یا از ترس جان از جنگ گریزان بودند، حتی روزی که جنگ شد از صد و چند نفر وکیل بیش از سه چهار نفر در مجلس که خانه آنها بود و حفظ آن خانه و اساس برعهده آنها بود حاضر نشدند و سایرین نامردانه راه گریز را پیش گرفته در خانه های خود مخفی شدند.

برای آنکه اوضاع آن روزها را بهتر روشن کنیم و احساسات و اندیشه های سران ملت را نشان بدهیم بهتر آن دیدم سطری چند از بعضی از جراید ملی را در اینجا نقل کنم.

میرزا جهانگیرخان در آخرین نمره روزنامه صوراسرافیل چنین می نویسد: برادران قزاق ما که همه پدر و مادر دارند و زاده مسلمانند محال است گلوله بسینه برادران مسلمان خود و سادات بنی فاطمه و علما بزنند و برای ماهی شش تومان، بدبختی این جهان و آتش قهر و غضب خدا را برای خود آماده کنند، سپس می نویسد اگر شماها سنگدلی کنید و سینه ماها را آساج گلوله های خود قرار دهید ما هم از این جانبازی و فداکاری عار نداریم و هیچوقت نمی گوئیم چرا ما مغلوب مستبدین و بیدینها شدیم، چرا که برادران آذربایجانی - گیلانی - فارسی - اصفهانی ما در راه هستند و عنقریب

خواهند رسید. ما هم می‌خواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین تهران را برای تشریفات مقدم این مهمانهای تازه‌وارد از خون‌گلوئی خود زینت دهیم و به آن برادران بهربان بگوییم و افتخار کنیم، ماییم پیشروان آزادی، ماییم اولین حامیان دین اسلام، ماییم اشخاصی که بمقدم مهمانهای گرامی خود جان قربان می‌کنیم.

روزنامهٔ جبل‌المتین می‌نویسد: ای مردم ترس بخود راه ندهید و از سربازانی که پس از چند سال هیزم‌شکنی و حمالی لباس پوشیده‌اند و هیچ تیراندازی بلد نیستند هراس نداشته باشید، می‌نویسد هفتاد نفر از سربازهای سیلاخوری در این چند روز تفتنگهای خود را ریخته و فرار کردند، کفگیر ته‌دیگ خورده، پولهایی که برای بهم زدن مشروطه بدست آورده بودند تمام خواهد شد و اوپاش و قاطرچیان از اطرافشان متفرق خواهند شد.

روزنامهٔ روح‌القدس شرح حال لئوی شانزدهم را نگاشته و محمدعلیشاه را تهدید می‌کند که عنقریب به‌سرنوشت او مبتلا خواهد شد.  
روزنامهٔ غیب‌نما عکس ملک‌المتکلمین را در صفحهٔ اول خود گراور کرده و می‌نویسد ملتی که اینگونه رهبران که جان و مال خود را برای آزادی برکف گرفته‌اند دارد از استبداد نمی‌ترسد و قادر به حفظ اساس مشروطیت خواهد بود.

گرچه در آن زمان تقدیرات مشروطیت بدست توپ و تفتنگ روحانیون نجف پیاری سپرده شده بود اندرز و نصیحت و حرف کوچکترین اثری در مشروطیت قیام کردند اوضاع نداشت، مشروطه‌خواهان تهران و تبریز و سایر شهرستانها تلگرافاتی به روحانیون مشروطه خواه نجف نمودند و آنها را از بدنهادی محمدعلیشاه آگاه ساخته و حمایت آن بزرگواران را درخواست کردند و ما برای درج در تاریخ چند تلگرافی که دارای اهمیت بیشتر است در اینجا نقل می‌کنیم:

از تهران — چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیأت موحشه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را حبس و تبعید، ملت در کمال یأس و خوف، قتل نفوس فوق‌العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مفید مجدانه سریع‌التاریخ فوراً لازم. بهبهانی — افجدهای — طباطبائی.

از نجف — تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید با اقدامات غیرمترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعاً اطلاع دهید.

حسین حاجی میرزا خلیل — محمدسلا کاظمه — عبدالله مازندرانی.